



## درس هفدهم: کار و تلاش

**سلیمان** : نام یکی از پیامبران الهی که بر حیوانات ، جن و انسان ها فرمانروایی می کرد

**موری** : مورچه ای

**وزان** : مخفف و از آن

**گران** : بزرگ و سنگین

**کاه** : علف

**سعی** : تلاش و کوشش

**فارغ** : آسوده ، راحت

**به تندی** : به سرعت

**مسکین** : بینوا ، نیازمند

**ملک** : سرزمین ، قلمرو

**خونابه خوردن** : رنج بسیار کشیدن

**میازار** : اذیت نکن ، آزار نرسان

**سور** : جشن و مهمانی

**قناعت** : قانع بودن

**توشه** : خوراک و آذوقه سفر

**گنج** : گوهر ها و چیزهای قیمتی

**همواره** : همیشه

**کامکاری** : نیک بختی ، خوش بختی

**رسم** : روش ، شیوه

**بردباری** : شکیبایی ، صبر

**هشیاران** : عاقلان ، دانایان

**گه** : مخفف گاه

**تدبیر** : اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه

حلی برای مشکل

**عاقل** : دانا ، عالم

**بینا** : آگاه و هوشیار

**پیرایه** : آنچه سبب زیبایی شود ، ابزار

آراستن ، زیور و زینت

**اینک** : حالا

**پیشگاه** : صحن

**حضور یافته ام** : مشرف شده ام ، آمده ام

**جایگاه** : مرتبه ، درجه

**رحمت حق بر آنان باد** : لطف خدا بر آنان باد

**شوق آموختن** : علاقه به یاد گرفتن

**مکتب** : مدرسه ، دبستان

**از بر کردم** : حفظ کردم

**آداب** : رسم و روش

معین کرد : مشخص کرد

پر مهر : پر از عشق و محبت

اثر گذار : تاثیر گذار

ماندگار : پایدار ، ماندنی

بدگویی حسودان : بد گفتن و به زشتی یاد

کردن انسان های حسود

رانده شده : اخراج شد

خوارزم : نام سرزمینی که ابوریحان در آن

زندگی می کرد

مهارت : ماهر بودن در کاری

حساب کردن : شمردن

اختر شناسی : ستاره شناسی ، نجوم

حکمت : دانش و معرفت و علم

ناگزیر : ناچار

نان آور خانه : کسی که مایحتاج خانواده را

فراهم می کند

یاور : یاری کننده

کسب علم و معرفت : به دست آوردن

علم و دانش

مهرگان : پاییز ، اوایل پاییز

دانستم : فهمیدم ، دریافتم

عزم : قصد ، اراده

شدم : رفتم

عالمان : دانایان ، خردمندان

مردم عادی : عامه ی مردم

دیار : سرزمین ، ناحیه

پژوهش : تحقیق

خردمندانه : عاقلانه

چه بسا : بسیار ، فراوان

پرسشگر : سوال کننده

هوشمندی : آگاهی

در دل داشت : قصد و نیست داشت که به خانه

کعبه برود

به سبب : به علت

پس از درگذشت مادر : پس از فوت مادر

راهزنی : غارتگری

سکه : پول فلزی

صادق : راستگو

دینار : سکه ی طلا

توشه ی من است : خوراک و آذوقه سفرم

است

ناپسند : نکوهیده ، زشت

صمیمی : بسیار نزدیک

هم نشین : دوست

خاکیان : اهل خاک ، مردم و انسان ها

برکرده اند : بلند کرده اند

خاکدان : دنیای خاکی ، این جهان

ضمیر : باطن

لطف : مهربانی ، رحمت

پرتو : روشنایی

معرفت : شناخت و علم

پروور : پرورش بده

نیک : خوش – خوب

ملک: پادشاه

غافلان : نادانان

### واژگان مخالف:

بنشینم # بایستم

قبول # مردود

شیرین # تلخ

رنج # خوشی

رفتن # آمدن

نا پسند # پسندیده

بیدار # خواب

می گذرد # نمی گذرد

فراز # نشیب

بهترین # بدترین

خفتن # بیداری

دروغگو # راست گو

دراز # کوتاه

حضور # غیاب

نخستین # آخرین

ماندگار # زودگذر

ناشناخته # شناخته

پاک # آلوده

غافلان # هوشیاران

### واژگان هم خانواده:

سعی : ساعی

قناعت: قانع

بینا: بیننده

فارغ: فراغت

رسم: رسوم ، مرسوم

معلم: علم ، علوم ، تعلیم

جسم: اجسام

تدبیر: تدابیر

حضور: حاضر ، محضر

حق: حقوق  
وظایف: وظیفه ، موظف  
معرفت: عارف ، عرفان  
ضمیر: ضمائر

رحمت: رحمان ، رحیم  
خواندن: خواننده ، خوانش  
کسب: کاسب ، کسبه  
حج: حجاج ، حاجی ، حاجیان

ارزش: با ارزش ، ارزشمند  
مکتب: مکاتب ، مکتوب  
آموزش: آموزنده ، آموختنی  
عشق: عاشق ، معشوق  
لطف: الطاف ، لطیف